

## تفکر استراتژیک ایران: درس‌های گرفته شده و سناریوهای پیش رو

نویسنده: راس هریسون عضو ارشد و سردبیر مجموعه کتاب در موسسه خاورمیانه است. او نویسنده کتاب رمزگشایی از سیاست خارجی ایران است که توسط بلومزبری در سال ۲۰۲۵ منتشر شده است.

**دیپلماسی ایرانی:** جنگ‌های بزرگ ایران به منشوری تبدیل می‌شوند که رهبران آن تهدیدها و فرصت‌های آینده را از طریق آن تفسیر می‌کنند. برای چهار دهه، سیاست خارجی ایران منعکس کننده درس‌های آموخته شده از جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۸ بوده است. به همین ترتیب، جنگ‌های آمریکا و اسرائیل در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نحوه تفکر تهران در مورد بازدارندگی، دیپلماسی، روابط منطقه‌ای و استفاده از قدرت نظامی را شکل خواهد داد.

درک گزینه‌های سیاست خارجی آینده ایران مستلزم نگاه به گذشته است. رهبران ایران به طور فزاینده‌ای جنگ ایران و عراق، جنگ ۱۲ روزه ۲۰۲۵ و جنگ ۲۰۲۶ را نه به عنوان رویارویی‌های منزوی، بلکه به عنوان مراحل متوالی مبارزه طولانی با ایالات متحده و اسرائیل بر سر بقای رژیم به تصویر می‌کشند. اینکه ناظران خارجی با این دیدگاه موافق باشند یا نه مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این است که این روایت در فرهنگ راهبردی ایران جا افتاده است و احتمالاً سیاست خارجی آن را مدت‌ها پس از فروکش کردن درگیری فعلی شکل خواهد داد.

ایران به جای کنار گذاشتن درس‌های خصومت‌های ویرانگر قبلی با عراق، آنها را با شرایط و درگیری‌های کنونی خود تطبیق داده است. این انطباق‌ها خط پایه‌ای را تشکیل می‌دهند که از آن می‌توان سناریوهای احتمالی آینده را ارائه کرد. درس‌های جنگ ایران و عراق به احتیاط، ریسک‌گریزی، رقابت غیرمستقیم و ابهام راهبردی توصیه می‌کرد. درس‌های جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ راه دیگری را نشان می‌دهد و ایران آشکارتر و مستقیم‌تر ظاهر می‌شود، تمایل بیشتری به ریسک دارد و ارزش کمتری برای ابهام قائل است. ایران احتمالاً از آتش‌سوزی کنونی با اعتماد به نفس‌تر، جنگ‌طلب‌تر و سرسخت‌تر نسبت به ایالات متحده، همسایگان عرب خلیج فارس و اسرائیل بیرون می‌آید و معتقد است که ابهام و احتیاط به عنوان ضعف تعبیر می‌شود و باعث تجاوز بیشتر می‌شود. تلاش اولیه شکست خورده آمریکا و اسرائیل برای سرنگونی رژیم در سال ۲۰۲۶ به این معنی است که بعید است ایران هرگز در مورد موضوعاتی مانند خلع سلاح هسته‌ای به صورت رسمی دست به اقدامات دیپلماتیک بزند. در عوض، تهران مشکوک خواهد بود که همه این مذاکرات آینده پوششی برای تلاش برای تضعیف رژیم باشد.

## درس‌های استراتژیک از جنگ

*درس اول: بقای رژیم همچنان اصل سازماندهی استراتژی ایران است*

برای بسیاری از مقامات ایرانی، حمایت ایالات متحده (و تا حدی اتحاد جماهیر شوروی) از عراق در طول جنگ ایران و عراق، تلاشی برای سرنگونی رژیم انقلابی در تهران بود. این باور بیشتر از جنگ دوام آورد و به بحث‌هایی مبنی بر امکان پذیر بودن توافق با غرب شکل داد. در حالی که برخی، مانند رئیس‌جمهور اکبر هاشمی رفسنجانی، استدلال می‌کردند که ایران می‌تواند رژیم را در عین حال که تعامل اقتصادی با غرب را دنبال می‌کند، حفظ کند، برخی دیگر، به ویژه افراد نزدیک به رهبر معظم علی خامنه‌ای، معتقد بودند که تعامل تنها راه‌های جدیدی برای فشار خارجی بر جمهوری اسلامی ایجاد می‌کند.

برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) در سال ۲۰۱۵ به طور خلاصه به تهران اجازه داد تا آزمایش کند که آیا مناقشه با واشنگتن بر برنامه هسته‌ای متمرکز بوده است تا خود رژیم. وقایع بعدی این تفسیر را از دیدگاه تهران بی اعتبار کرد: خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸، کارزار «فشار حداکثری» که پس از آن، کشته شدن سرلشکر قاسم سلیمانی در سال ۲۰۲۰ و جنگ‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶ به عنوان مراحل متوالی تلاش برای تضعیف یا سرنگونی جمهوری اسلامی تلقی شدند. نتیجه این شد که پرونده هسته‌ای هرگز موضوع اصلی نبود.

پیامدهای جنگ 2026 احتمالاً هر گونه تردید احتمالی در نهاد سیاست خارجی تهران در مورد نیت واقعی واشنگتن را برطرف خواهد کرد. کشتن آیت‌الله خامنه‌ای و بسیاری از رهبران ارشد امنیتی ایران، همراه با اظهارات بسیاری از سوی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر، مبنی بر اینکه تغییر رژیم هدف آنها بوده است، این بحث را برای ایرانیان حل کرده است. با توجه به اینکه رهبران ایران به طور فزاینده‌ای متقاعد شده‌اند که تغییر رژیم ظاهراً هدف پایدار سیاست ایالات متحده در قبال کشورشان است، تهران دیپلماسی آینده را در برابر واشنگتن عمدتاً از این منظر قضاوت خواهد کرد و نه در مورد موضوعات خاص. مذاکرات ممکن است هنوز اتفاق بیفتد، اما به عنوان مکانیسم‌هایی برای مدیریت درگیری و حفظ بازدارندگی و نه به عنوان وسیله‌ای برای آشتی استراتژیک.

این پیامدهای عمیقی بر سیاست خارجی آینده ایران و گزینه‌های ایالات متحده دارد. تهران به جای اینکه انتظار داشته باشد دیپلماسی روابط با واشنگتن را متحول کند، احتمالاً توافقات را به عنوان تفاهات موقت در یک رقابت استراتژیک دائمی تلقی می‌کند و معتقد است که ایالات متحده به طور مزمّن علیه رژیم مستعد است، صرف نظر از اینکه چه کسی کاخ سفید را اشغال می‌کند.

### درس دوم: رهایی از تنهایی استراتژیک

جنگ ایران و عراق دومین درس ماندگار را تقویت کرد: ایران در نهایت تنها ایستاده است. تقریباً همه دولت‌های عربی از عراق حمایت کردند، در حالی که هم ایالات متحده و هم اتحاد جماهیر شوروی نیز به سمت بغداد متمایل شدند. این امر به مفهوم تنهایی استراتژیک، یک ویژگی ساختاری درک شده از موقعیت ایران، که با سابقه طولانی سلطه آن توسط قدرت‌های بزرگ تقویت شده است، سخت‌تر شد. بیگانگی جمهوری اسلامی تا حد زیادی به خود تحمیل شده بود، زیرا لفاظی‌های آن در مورد صدور انقلاب بیشتر همسایگانش را تهدید می‌کرد. با این وجود، درک انزوای استراتژیک بخشی از ذهنیت ایرانیان شد.

این تصور استراتژی ایران را برای چندین دهه شکل داد. تهران به جای تکیه بر اتحادهای رسمی با دولت‌ها، به دنبال امنیت از طریق بازیگران غیردولتی در سایه بود و خود را در ساختارهای سیاسی و امنیتی کشورهای شکننده، از جمله لبنان، عراق، سوریه و یمن جای داد. «محور مقاومت» حاصل، صرفاً ایدئولوژیک نبود. این یک پاسخ راهبردی به آنچه رهبران ایران به عنوان انزوای دائمی ژئوپلیتیکی می‌دانستند بود.

این استراتژی هزینه‌های واقعی را به همراه داشت. در حالی که نفوذ منطقه‌ای ایران را گسترش داد و ظاهری از بازدارندگی ایجاد کرد، دشمنی اعراب خلیج فارس را عمیق‌تر کرد، زیرا بسیاری تهران را کمتر به عنوان یک قدرت دفاعی می‌دانستند تا یک بازیگر تجدیدنظرطلب که حاکمیت اعراب را تضعیف می‌کند. به طرز متناقضی، پادزهر ایران برای تنهایی استراتژیک، انزوای آن را تقویت کرد.

جنگ 12 روزه ژوئن 2025، که در آن ایالات متحده و اسرائیل به طور مشترک به ایران حمله کردند و لایه‌ای از پرسنل امنیتی رژیم و چندین دارایی غنی‌سازی هسته‌ای را از بین بردند، این حس انزوا را تقویت کرد. اگرچه روسیه و چین روابط مستحکمی با ایران داشتند، اما هر دو در حاشیه ماندند و تنها از حمایت لفاظی و دیپلماتیک کم برخوردار شدند.

سوال این است که آیا ایران با خروج از جنگ 2026 اولویت کافی برای بهبود اقتصادی برای مشارکت در دیپلماسی سازنده با همسایگان عرب خلیج فارس قائل است؟ اقدامات ایران در طول جنگ آسیب جدی به روابط این کشور با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس وارد کرده است، اما تهران ممکن است سعی کند از تردیدهای اعراب در مورد اعتماد آمریکا سوء استفاده کند و این واقعیت را بازی کند که واشنگتن جنگ را آغاز کرده است تا آنها را وادار به تعامل با جمهوری اسلامی کند. تهران تلاش خواهد کرد تا کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، تمام وزن خود را که هم وابسته به واشنگتن و هم از نظر جغرافیایی در برابر ایران آسیب پذیر هستند، احساس کنند. با این حال، اگر جنگ ادامه یابد و حملات ایران در زمان جنگ به کشورهای حاشیه خلیج فارس به میراث تعیین کننده آن تبدیل شود، انزوای استراتژیک به جای کاهش می‌تواند عمیق‌تر شود.

## درس سوم: از ابهام استراتژیک تا بازدارندگی آشکار

سومین درس مهم جنگ ایران و عراق این بود که ایران نمی‌توانست مستقیماً با دشمنانی که دارای قدرت نظامی و اقتصادی متعارف برتر هستند، رقابت کند. تهران در عوض مسیری از رقابت غیرمستقیم، ابهام استراتژیک و قابلیت نامتقارن را دنبال کرد و در عین حال سطحی از ابهام در مورد نقش خود را حفظ کرد. این رویکرد "پنهان شدن در دید آشکار" به ایران اجازه داد بدون دعوت به رویارویی مستقیم از حملات جلوگیری کند. و برای چهار دهه زیربنای دکترین دفاعی رو به جلوی ایران بود و رویارویی را از قلب ایران دور کرد و به کشورهای منطقه شکننده تبدیل کرد و در عین حال انکار قابل قبولی داشت. این استراتژی بازدارندگی همچنین با تمایل ایران برای فرافکنی قدرت در منطقه، به چالش کشیدن نفوذ آمریکا و محاصره دائمی اسرائیل توسط «حلقه آتش» همراه بود. حمایت از نیروهای نیابتی غیردولتی این اهداف را محقق کرد: بازدارندگی ایجاد کرد و فشارهای متعددی را بر اسرائیل، ایالات متحده و متحدان عرب آن تحمیل کرد، در حالی که درجات مختلفی از انکار و ابهام قابل قبول را برای تهران فراهم کرد.

پس از حمله حماس در 7 اکتبر 2023 به اسرائیل، مفروضات زیربنای عنصر بازدارندگی این استراتژی شروع به فرسایش کرد. تمایل اسرائیل به ریسک‌های بیشتر، گسترش عملیات‌های نظامی در منطقه و حمله به پرسنل ارشد ایرانی نشان داد که ابهام دیگر مانند گذشته دشمنان تهران را مهار نمی‌کند.

جنگ‌های 2025 و 2026 این اطمینان را بیشتر کرد که بازدارندگی غیرمستقیم و مبتنی بر نیابت به تنهایی می‌تواند از حملات مستقیم اسرائیل و آمریکا به قلب ایران جلوگیری کند. درس محتمل: بازدارندگی اکنون مستلزم چرخش به سمت تظاهرات تهاجمی‌تر، آشکار و مستقیم‌تر قدرت دولتی است، مانند موشک‌ها، پهپادها، و حملات سایبری و شبیه مهار در تنگه هرمز. در همین حال، جنگ همچنین نشان داد که نیروهای موشکی و پهپادی خود ایران می‌توانند با هدف قرار دادن کشورهای خلیج فارس و قطع صادرات انرژی منطقه از طریق تنگه هرمز، تأثیر بسیار بیشتری داشته باشند.

هدف این رویکرد مستقیم، پیروزی متعارف نیست، بلکه ایجاد بازدارندگی است. زمانی که این موضوع بر پاسخ پیش‌بینی شده شرکای منطقه‌ای ایران استوار بود، اکنون احتمالاً بر توانایی اجباری تکیه خواهد کرد که مستقیماً به خود ایران نسبت داده می‌شود. اینکه آیا این تغییر امنیت ایران را تقویت می‌کند یا آن را در معرض خطر بیشتری قرار می‌دهد، نامشخص است. ظرفیت اجباری آشکار ممکن است دشمنان را متقاعد کند که حملات آینده بسیار پرهزینه خواهند بود، اما همچنین می‌تواند با کاهش ابهام انعطاف‌پذیری پس از ارائه، خطر تشدید را افزایش دهد. مدیریت این مبادله احتمالاً به یکی از چالش‌های تعیین‌کننده سیاست خارجی ایران پس از جنگ تبدیل خواهد شد.

## ایران پس از جنگ: سه سناریو استراتژیک

درس‌هایی که ایران از جنگ و پیامدهای آن آموخته است، به ما مبنایی می‌دهد که از طریق آن به چگونگی تطبیق سیاست خارجی ایران در آینده فکر کنیم. این درس‌ها حاکی از آن است که جنگ‌های 2025-26 بعید است حداقل در کوتاه‌مدت تا میان‌مدت، یک گسست کامل از گذشته در سیاست خارجی ایران ایجاد کند. بنابراین، سیاست خارجی آینده ایران احتمالاً منعکس‌کننده تداوم از طریق انطباق به جای دگرگونی کلی خواهد بود.

تصمیم‌گیری‌های ایران به‌طور معروف مبهم است و هنوز خیلی زود است که به‌طور قطعی بگوییم که جنگ چگونه تفکر استراتژیک تهران را تغییر می‌دهد. با این حال، به نظر می‌رسد درس‌هایی که رژیم تاکنون گرفته است، طیفی از سناریوها را نشان می‌دهد که ممکن است دنبال شوند. اینکه کدام سناریو به واقعیت نزدیک می‌شود، به سیاست داخلی ایران، پویایی رهبری، و واکنش‌های همسایگان آن و همچنین ایالات متحده و اسرائیل بستگی دارد. همه سناریوها حاکی از آن است که ایران حداقل در کوتاه مدت به شدت نسبت به ایالات متحده و متحدانش رفتار تندرو نشان می‌دهد. تفاوت آنها در این است که چگونه مقامات ایرانی معتقدند امنیت رژیم پس از جنگ به بهترین وجه محقق می‌شود.

## سناریوی اول: قلعه ایران

در این سناریو، جمهوری اسلامی به این نتیجه می‌رسد که جنگ‌های 2025 و 2026 تاریک‌ترین پیش‌فرض‌هایش را در مورد نیات آمریکا و اسرائیل برای تغییر رژیم تأیید کرد و خطرناک‌تر، تهدیدآمیزتر و قصد گرفتن امتیاز از همسایگان شورای همکاری خلیج فارس است. ایران همچنان مایل به پذیرش و حتی پذیرفتن انزوای استراتژیک است و قضاوت می‌کند که خطرات و هزینه‌های بلندمدت نزدیکی با ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای آن بیشتر از منافع کوتاه‌مدت حاشیه‌ای است. ابتکارات دیپلماتیک، زمانی که رخ می‌دهد، تاکتیکی است و به جای کاهش خصومت استراتژیک، با هدف خرید زمان است. هدف این است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را متقاعد کنیم که باید در برابر ایالات متحده محافظت کنند و امنیت را از ایران "خرید". ایران در مبارزه با واشنگتن از کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به عنوان گروگان استفاده می‌کند و به طور دوره‌ای توانایی خود در بستن تنگه هرمز را به جهان یادآوری می‌کند. بیرون راندن ایالات متحده از مواضع خود در شورای همکاری خلیج فارس، هدف بلندمدت ایران خواهد بود.

چنین ایرانی بیش از دیپلماسی به سیگنال‌های قهری متکی است. توسعه اقتصادی مهم است، اما فقط تا جایی که توانایی دولت برای خنثی کردن تلاش‌های ایالات متحده و اسرائیل را تأمین کند. به جای یک مسئولیت، انزوا در کنار روابط نزدیکتر با روسیه و چین و سرمایه‌گذاری مستمر در نیروهای موشکی، قابلیت‌های سایبری و محور مقاومت به عنوان یک ضرورت تلقی می‌شود.

اگرچه وضعیت ایران در این سناریو ممکن است ادامه‌ای از گذشته به نظر برسد، اما برای منافع آمریکا و منطقه بسیار بدتر خواهد بود: یعنی، ایران با اعتماد به نفس، چالش‌برانگیزتر و مطالبه‌گرا تر و معتقد است که سیاست خارجی سخت‌گیرانه‌تر و تهاجمی‌تر برای ایجاد بازدارندگی ضروری است.

در حالی که در برخی موارد این سناریو به عنوان محتمل‌ترین نتیجه تلقی می‌شود، اما بزرگترین خطرات را نیز برای ایران به همراه دارد. اتکای بیشتر به اجبار، انزوای منطقه‌ای آن را عمیق‌تر می‌کند، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را تشویق می‌کند تا راهی برای دور زدن تهدیدی که ایران بر سر آنها دارد بیابند و خطر وقوع بحران‌های نظامی مکرر را در پی خواهد داشت. استراتژی طراحی شده برای به حداکثر رساندن بازدارندگی می‌تواند در نهایت ثبات لازم برای بهبود بلندمدت امنیت و اقتصاد ایران را تضعیف کند.

## سناریوی دوم: بازدارندگی فعال با تعامل منطقه‌ای

این سناریوی دوم بسیاری از ویژگی‌های سناریوی اول را دارد: ایران بر این باور است که برای حفظ بازدارندگی، به یک سیاست خارجی تهاجمی، جنگ طلب، مستقیم و متمایل به جلو نیاز دارد و باید تلاش کند تا تسلط واشنگتن بر متحدانش در شورای همکاری خلیج فارس را کاهش دهد. همچنین فرض بر این است که ایالات متحده و اسرائیل از هدف خود برای تغییر رژیم دست برنداشته‌اند. تفاوت این است که ایران در اینجا بازدارندگی قوی و جنگ طلبی کلی را با دیپلماسی عملگرایانه منطقه‌ای به عنوان ابزاری برای تضمین بقای رژیم ترکیب می‌کند.

این فرض نمی‌کند که ایران نسبت به شورای همکاری خلیج فارس آشتی‌گرا تر شود یا از آرزوی خود برای وادار کردن ایالات متحده به عقب‌نشینی از پایگاه‌های خود در منطقه دست بکشد. بلکه در این سناریو، رهبری حدس می‌زند که تعامل اقتصادی راهبرد مؤثرتری برای تقویت رژیم است. هدف بیش از هر چیز بقای رژیم و نفوذ منطقه‌ای ایران است. تنها ابزارها تغییر می‌کنند و اقتصاد به عنوان یک جزء اساسی امنیت رژیم در نظر گرفته می‌شود.

هدف دیگر دیپلماسی ایران این است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را بیشتر از مدار ایالات متحده خارج کند تا اینکه به دنبال ایجاد یک چارچوب امنیتی منطقه‌ای دوجانبه سودمند باشد. با توجه به حضور ایالات متحده در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، ایران امنیت منطقه را در مجموع صفر می‌بیند. در این سناریو، دیپلماسی به ابزار دیگری برای رقابت تبدیل می‌شود، نه جایگزینی برای آن.

در سناریوی دوم، ایران احتمالاً تلاش می‌کند تا دولت‌های عربی خلیج فارس را متقاعد کند که امنیت و منافع اقتصادی آنها بهتر از طریق یک رابطه پایدار با تهران تأمین می‌شود تا وابستگی انحصاری به واشنگتن. اما با این باور که طناب کشی برای همسویی شورای همکاری خلیج فارس با واشنگتن پس از جنگ ادامه خواهد یافت، ایرانیان بدون اغماض از ناامنی شورای همکاری خلیج فارس سوء استفاده خواهند کرد و کشورهای حاشیه خلیج فارس را تحت فشار قرار خواهند داد تا در برابر تهدیدات احتمالی تجاوز ایران، بیمه «خرید» کنند. دیپلماسی به این دلیل دنبال نمی‌شود که ایران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را برابر منطقه‌ای می‌بیند، بلکه به این دلیل که در خدمت نیازها و جاه‌طلبی‌های اقتصادی ایران پس از جنگ است.

با گذشت زمان، این امکان وجود دارد که واقعیت‌های اقتصادی، ضرورت دنبال کردن یک سیاست خارجی سخت‌گیرانه در قبال کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را متعادل کند. ایران می‌تواند بهبود اقتصادی و نیاز به سرمایه‌گذاری خارجی را در اولویت قرار دهد و در عین حال متعهد به حفظ بازدارندگی و حفظ تمایل خود برای پاسخگویی قاطعانه به تهدیدات تصور شده باشد. با این حال، هم در کوتاه‌مدت و هم در میان‌مدت، ایران در این سناریو به‌طور همزمان تهدیدآمیز و تمایل به استفاده از دیپلماسی برای پیشبرد یک دستور کار اقتصادی است. ملاحظات اقتصادی و امنیتی به یکدیگر مرتبط هستند و به‌عنوان تقویت‌کننده متقابل دیده می‌شوند: یک اقتصاد کارآمد می‌تواند برای بقای رژیم درازمدت لازم باشد، با در نظر گرفتن اعتراض‌هایی که به انگیزه نگرانی‌های اقتصادی در سراسر ایران درست قبل از جنگ 2026 رخ داد.

#### *سناریوی سوم: عادی سازی استراتژیک بلند مدت*

این سناریو در کوتاه مدت کمترین احتمال را دارد اما در بلندمدت به طور بالقوه مهم ترین است. لزوماً شامل تغییر رژیم نمی‌شود، اما مستلزم انطباق قابل توجه رژیم است. این احتمالاً یک تکامل تدریجی است که با تحول ویتنام پس از دهه‌ها درگیری و نفوذ منطقه‌ای قابل مقایسه است.

قیاس ویتنام بر سیستم‌های سیاسی یا تجربیات تاریخی مشابه دلالت ندارد. اما هر دو کشور از جنگ‌های طولانی بیرون آمدند و متقاعد شدند که در برابر ایالات متحده برتر از نظر نظامی مقاومت کرده‌اند و هر دو با ایدئولوژی انقلابی و مداخله‌گرایی منطقه‌ای متحرک بودند. در مورد ویتنام، اعتماد در نهایت فضای سیاسی را برای اصلاحات اقتصادی و ادغام منطقه‌ای گسترده‌تر بدون کنار گذاشتن حکومت تک حزبی باز کرد. کاتالیزورها تغییرات رهبری در رژیم به علاوه کشش اقتصادی انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا (آسه آن)، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور چین بود.

پویایی مشابهی در نهایت می‌تواند در ایران پدیدار شود. بر اساس این سناریو، دولت فعلی یا آینده به این نتیجه می‌رسد که بقای رژیم امن است و بنابراین به تدریج از مقاومت در برابر ایالات متحده و اسرائیل دور می‌شود و به سمت نوسازی اقتصادی و یکپارچگی منطقه‌ای می‌رود. اعتماد استراتژیک، به طور متناقض، انعطاف پذیری بیشتری را به جای استحکام بیشتر ایجاد می‌کند. اما از نظر انتقادی، چنین نتیجه‌ای فرض می‌کند که ایران خود را به‌عنوان بازیگر مسلط در منطقه‌ای با همزیستی در میان برابری می‌بیند. تاریخ چه قبل و چه پس از انقلاب ایران نشان می‌دهد که این یک کشش است.

اینکه آیا ایران می‌تواند در این مسیر حرکت کند بسیار نامشخص و شاید حتی مشکوک است، به همین دلیل است که این سناریو همچنان حدس و گمان است. این به ثبات پایدار منطقه‌ای، اولویت‌بندی مجدد دستور کار داخلی و تمایل بازیگران خارجی برای آزمایش اینکه آیا رفتار ایران قادر به تکامل تدریجی است بستگی دارد. همچنین نیازمند درک بازیگران منطقه‌ای و جهانی است که اگرچه ایران ممکن است با جاه‌طلبی برای نفوذ منطقه‌ای انگیزه داشته باشد، اما رفتار آن نیز با درک تهدید، نگرانی‌های امنیتی مشروع، و احساس انزوای استراتژیک شکل گرفته است.

هرچقدر هم که امروز دور از ذهن به نظر می‌رسد، سناریوی سوم را نباید نادیده گرفت. تاریخ به ما می‌آموزد که دولت‌هایی که از جنگ‌های آسیب‌زا بیرون می‌آیند، اغلب اولویت‌های استراتژیک خود را به گونه‌ای بازتعریف می‌کنند که در طول جنگ و بلافاصله پس از آن غیرمحتمل به نظر می‌رسند. اگرچه ممکن است از جایی که اکنون نشسته‌ایم بعید به نظر

برسد، اما مرگ علی خامنه‌ای فرصت‌هایی را می‌گشاید، هرچند که ممکن است محدود و دور باشد، برای یک تغییر اساسی در مسیر.

## مفاهیم

سه سناریوی ارائه شده در اینجا نه تنها در نحوه تلاش ایران برای تضمین بقای رژیم، بلکه در پیامدهای آنها برای ثبات منطقه و رفاه مردم ایران متفاوت است. سیاست خارجی ایران از زمان جنگ ایران و عراق، معیاری برای بازدارندگی ایجاد کرد - هرچند که هزینه قابل توجهی برای ثبات منطقه و توسعه اقتصادی خود ایران داشت.

سناریوی قلعه ایران احتمالاً این هزینه‌ها را افزایش می‌دهد. در حالی که استراتژی قبلی ایران در بازدارندگی غیرمستقیم بسیاری از هزینه‌های خود را بر کشورهای شکننده مانند لبنان، سوریه، عراق و یمن تحمیل کرد، استراتژی‌ای که حول محور بازدارندگی اجباری مستقیم ساخته شده بود، به طور فزاینده‌ای کشورهای پویا عرب خلیج فارس را در معرض خطر قرار می‌داد. پیامدها فراتر از منطقه خواهد بود و بازارهای جهانی انرژی، سرمایه‌گذاری و ثبات اقتصادی بین‌المللی گسترده‌تر را تهدید می‌کند. چنین مسیری همچنین می‌تواند بهبود اقتصادی خود ایران را بیشتر به تأخیر بیندازد و مردم ایران را متحمل بسیاری از هزینه‌های درازمدت تداوم رویارویی کند.

سناریوی بازدارندگی فعال با تعامل منطقه‌ای نتایج متفاوت تری ارائه می‌دهد. ایران همچنان قهری باقی خواهد ماند و به استفاده تهاجمی از بازدارندگی ادامه خواهد داد. با این حال، همچنین انگیزه‌های قوی تری برای دنبال کردن دیپلماسی با کشورهای عرب خلیج فارس به عنوان بخشی از استراتژی گسترده‌تر تحکیم رژیم و بازسازی اقتصادی خواهد داشت. رقابت و اجبار لزوماً ناپدید نمی‌شوند، اما بهبود اقتصادی می‌تواند به تدریج انگیزه‌هایی را برای یک محیط منطقه‌ای کمتر تقابلی در طول زمان ایجاد کند. اینکه آیا این پویایی در نهایت خود را تقویت می‌کند یا نه به تصمیمات اتخاذ شده در تهران و همچنین در پایتخت‌های عربی خلیج فارس، واشنگتن و اورشلیم بستگی دارد.

سناریوی عادی سازی استراتژیک بلندمدت بیشترین منافع بالقوه را هم برای ثبات منطقه و هم برای مردم ایران ارائه می‌دهد. نه تغییر اساسی در نگرانی‌های امنیتی ایران، بلکه یک تحول تدریجی در ابزارهایی که از طریق آن نگرانی‌ها دنبال می‌شوند، با تأکید بیشتر بر نوسازی اقتصادی و یکپارچگی منطقه‌ای. این بهترین سناریو برای مردم ایران خواهد بود که تشنه ادغام با اقتصاد جهانی و آینده‌ای بهتر برای کشورشان هستند. اینکه آیا این از طریق تطبیق رژیم، همانطور که در ویتنام در دهه 1990 رخ داد، یا از طریق یک رژیم دیگر، باید مشخص شود.

برای ایالات متحده، پیامدهای سیاست به طور طبیعی از این سناریوها ناشی می‌شود. واشنگتن باید به دنبال بازدارندگی و مهار سناریوی اول باشد، به طور عملی با فرصت‌ها و خطرات ارائه شده توسط سناریوی دوم سازگار شود و در درازمدت به ایجاد شرایطی کمک کند که احتمال سناریوی سوم را افزایش دهد. واشنگتن نمی‌تواند تعیین کند که ایران در نهایت کدام یک از این سناریوها را دنبال می‌کند، اما سیاست‌هایش می‌تواند بر جذاب‌تر شدن مسیر برای تهران تأثیر بگذارد.

منبع: میدل ایست اینستیتیوت / ترجمه: سید علی موسوی خلخالی